



نظریه اخلاقی افلاطون؛ جستجو برای سعادت و نیکبختی

اخلاق افلاطون مبتنی بر جستجوی سعادت و نیکبختی است. به این معنی که در جهت حصول بالاترین خیر انسان، که داشتن آن سعادت و نیکبختی حقیقی را در بردارد، هدایت شده است.

خبرگزاری مهر- اخلاق افلاطون مبتنی بر جستجوی سعادت و نیکبختی است. به این معنی که در جهت حصول بالاترین خیر انسان، که داشتن آن سعادت و نیکبختی حقیقی را در بردارد، هدایت شده است. اخلاق در نظر افلاطون از شاخه های سیاست و تدبیر است. او پس از کنکاش در عدالت اجتماعی به عدالت فردی متوجه شده که تعبیر دومی از اخلاق است. ارزش در نظر افلاطون از سه چیز تجاوز نمی کند:

1. زیبایی، 2. عدالت، 3. حقیقت.

و جامع میان این سه، خیر و نیکی است و سه امر یاد شده معنی باز خیر و نیکی هستند.

افلاطون گاهی اخلاق را از مقوله «جمال« و «زیبایی« دانسته و گاهی آن را از مقوله «عدالت« می داند.

این که می گوید اخلاق از مقوله جمال و زیبایی است مقصود او زیبایی حسی نیست که در گل و چیزهای دیگر دیده می شود، بلکه زیبایی کار و عمل انسان است که از روح زیبا سرچشمه می گیرد.

انسان با مراجعه به درون کارها را به دو قسمت تقسیم می کند: زیبا و نازیبا، خوب و بد. و در این تقسیم شک و تردید نکرده، و در تشخیص خوب و بد، نیاز به دلیل و برهان ندارد.

این نظریه نزدیک به همان حسن و قبح ذاتی است که متکلمان اسلامی مطرح می کنند. در این بیان مرکز زیبایی، رفتار انسان است ولی تفسیر اخلاق، به «حسن رفتار« اصطلاح جدید است و باید مرکز زیبایی که افلاطون آن را محور اخلاق می داند در روح و روان و مبادی افعال دانست، در این صورت باید گفت: که جمال روح این است که از تمام استعدادها باید در حد لزوم بهره گرفت و زمام زندگی نباید به دست یک غریزه از غرایز سپرد، زیرا در انسان قوه شهویه، و غضبیه، حب ذات و مقام و مال هست باید با ایجاد و توازن میان این قوا، به روح، جمال و زیبایی بخشید و در نتیجه به یک رشته فضایل دست یافت و از رذایل دور ماند و در نتیجه رفتار و سلوک درستی پیدا کرد.

این نوع جمال زیبایی را می توان عدالت نیز خواند مشروط بر این که آن را به توازن و هماهنگی قوای درونی تفسیر کنیم نه به «برابری و یکسانی« و نه به «حق صاحب حقی را باید پرداخت«.

اخلاق افلاطون مبتنی بر جستجوی سعادت و نیکبختی است. به این معنی که در جهت حصول بالاترین خیر انسان، که داشتن آن سعادت و نیکبختی حقیقی را در بردارد، هدایت شده است.

می توان گفت که بالاترین خیر انسان توسعه و پیشرفت حقیقی شخصیت انسان به عنوان موجودی عقلانی و اخلاقی، رشد و پرورش صحیح نفس او، خوشی و آسایش هماهنگ کلی زندگی است. وقتی که نفس آدمی در حالتی است که باید در آن باشد، در آن صورت انسان نیکبخت و سعادتمند است.

افلاطون با تأکید بر نقش معرفت در کسب فضائل، معرفت اخلاقی را در پرتوی نوری می دانست که به واسطه «مثال« فراهم آمده و در حکم منبعی برای تمام خیرهای محدود و جزئی است.

معرفت به «مثال خیر« ما را قادر می سازد تا بدون خطا درباره مصادیق جزئی خیر قضاوت کنیم. در دیدگاه وی «شر« و بدکاری نتیجه جهل است و لذا معتقد بود که مردم باید به دو چیز تعلیم داده شوند؛ از یکسو عادات فاضله را فراگیرند و از سوی دیگر قوای ذهنی و عقلی خود را با فراگیری ریاضیات و فلسفه پرورش دهند و مردمی که استعداد عقلی برای درک معارف مطلوب را ندارند و نمی توانند بفهمند زندگی خوب و خیر چیست باید از اهل حکمت تقلید کنند.

در نظریه افلاطون نفس یا روح آدمی دارای سه قوه است و متناسب با هریک فضیلتی وجود دارد. این قوا عبارتند از: 1- قوه شهوانی که فضیلت مختص آن اعتدال است؛ 2- قوه روحانی که فضیلت مختص آن شجاعت است؛ 3- قوه عقلانی روح که فضیلت مختص آن حکمت است.

افلاطون بخشهای سه گانه روح را کاملاً مشابه بخشهای سه گانه «؛مدینه فاضله» یا دولت شهر می‌داندست، همچنین از دیدگاه او سه فضیلت یاد شده، اجزاء یک ساختارند و هر یک از فضایل بخشی از یک نظام را عهده‌دار هستند.

شجاعت متکفل استقامت و پایداری و وضعیت مطلوب بخش روحانی روح است و انسان را از فروغ‌لیندن در ترسهای نامعقول حفظ می‌کند. اعتدال باعث تنظیم قوه شهوانی شده، آنها را محدود می‌کند و حکمت عبارت است از معرفت مناسب در بخش عقلانی روح که با امیال تربیت یافته دو بخش دیگر روح حمایت می‌شود.

افلاطون با اینکه فضایل را از یکدیگر متمایز می‌داندست در عین حال همچون سقراط به وحدت فضایل باور داشت. او عقیده داشت که معرفت کلی خیر که ملزوم فضیلت «؛حکمت» است، تنها برای کسی قابل تحصیل است که در ابتدا دو بخش دیگر را با تحمل شاداید به طاعت واداشته و تنظیم کرده باشد. بنابراین فضایل هر چند در ماهیت و عملکرد از یکدیگر مجزا هستند ولی یک شخص یا واجد همه آنهاست و یا هیچ یک از آنها را ندارد.

نقطه مثبتی که در این نظریه افلاطون وجود دارد و تقریباً مورد پذیرش عموم اندیشمندان مسلمانان هم واقع شده مسأله اعتدال است. اما به نظر می‌رسد این معیار، از کارآیی لازم برخوردار نیست.

با این معیار نمی‌توان فضایل و رذایل اخلاقی را شناخت. ابتدا باید همه قوای انسانی را بشناسیم و هدف و غایت نهایی را نیز بدانیم و رابطه این قوا را با آن هدف در نظر بگیریم. پس از طی همه این مراحل باید ببینیم که در کجا و در چه شرایطی اینها با هم تزامم دارند و چه صورت باید رفع تزامم کرد و اعتدال را رعایت نمود.